



شناختنده خطی پرتودهی بیماران سرطانی

که به جای یک گفتار دم‌دستی، به عالی‌ترین اسناد در حوزه پیشرفت راه یافته بودند و بر متنی نشسته بودند که سند پایه الگو نام یافته بود. در متن مذکور این جملات به‌عنوان مبانی جامعه‌شناختی و میانی ارزش‌شناختی الگوی پیشرفت توصیف شده بودند. جملاتی که البته مبانی و جامعه‌شناختی نبودند اما شاید در آن متن آمده بودند تا به ما بگویند آن روز که با اسم رمز تحول در علوم انسانی یا علوم انسانی اسلامی، به دست کارمندان یک بوروکراسی نفتی، بیل و کلنگ دادیم، پایان پذیرفته است. شاید این جملات خلق شده بودند تا به ما بگویند ببینید ترکیب‌هایی همچون «مبانی جامعه‌شناختی» که روزگاری برای راه حل یک مسأله خلق شده بودند، امروز به چه اوضاعی دچار شده و چگونه خود بخشی از مسأله شده‌اند. بی‌شک این جملات مبانی جامعه‌شناختی چیزی نبودند اما اگر روزی بنا باشد گزارشی از انحطاط و رکود فکری زمانه خود بنویسیم این جملات، شاید نشانه‌های جامعه‌شناختی آن گزارش باشند و مبنای خوبی به دست ما بدهند.

گفت‌وگو درباره پیشرفت، با فروماندگی در اقتضائات رتوریک و تئوریک دوران پیش از انقلاب ممکن نیست. «تحقق ارزش‌ها موجب پیشرفت دنیوی و سعادت اخروی است» شاید نیم‌قرن پیش از این، بخشی از یک خطابه یا ایده جذاب دینی بود. گرچه همان زمان هم چنین

نگرشی لزوماً بخشی از الهیات انقلاب اسلامی نبود اما اکنون که سال‌ها از تجربه پیشرفت انقلاب اسلامی گذشته، چنین گزاره و نگرشی، نه تنها بخشی از پایه‌های نظری لازم برای پیشرفت جمهوری اسلامی نیست بلکه چه بسا بخشی از مهم‌ترین بن‌بست‌های پیش روی ایده پیشرفت اسلامی ایرانی باشد. القصر رهبر انقلاب در ابلاغی نوشتند که متن مذکور طی دو سال و در یک جمهوری معرفی به بحث گذاشته شود، پس از آن جمع‌بندی شده و از ابتدای قرن پانزدهم به اجرا گذاشته شود. اکنون قریب به چهار سال از آن زمان و شش ماهی از آغاز قرن مذکور گذشته و هنوز خبری نشده و مگر قرار بود خبری شود؟ ابلاغ رهبر انقلاب، در جایی بر زمین ماند که خبری از مقصران همیشگی، لیبرال‌ها و تجددزادگان نبود. شاید به این دلیل که اثبات کند برای ایده انقلاب، تجرد و ذهن‌زدگی، کم‌خطرتر از تجددزدگی نیست. اگر روزی بنا باشد گزارشی از تأخر و انحطاط و رکود فکری زمانه ما نوشته شود، به احتمال زیاد فصلی از این گزارش به بلبه انتزاعی اندیشی اختصاص دارد. متن مذکور که پایه‌ای برای پیشرفت و الگوی آن نشد اما بخوبی می‌تواند تأخر ناشی از تجرد را توضیح بدهد.

بگذریم؛ اگر چه شاید بهتر باشد فصلی دیگر از این شکواییه، آشکار کنیم که امروز در گام دوم بلبه تجرد و انتزاع‌زدگی هستیم. در گام اول این بلبه که یک تراژدی تمام‌عیار بود و هست؛ تجرد، کلی‌گویی آفرید. در گام دوم اما به جزئی‌گویی نیز رسیده است؛ یک‌کمدی تمام‌عیار. مراکز معمول، با شخصیت‌هایی «نیمه‌سواد»، اگر نگوییم محفل‌آرا و شبیاد، با انبوهی از سخنان مهمل که آن را نظریه و «مادر نظریه پیشرفت» (کذا فی‌الاصول) می‌نامند و در این مسمی به نظریه‌هاشان درباره جزئی‌ترین امور مرتبط با تمدن، طب و بیشتر چیزهای دیگر، یاوه می‌بافند؛ چه یاوه‌هایی. چه می‌توان کرد؟

اکنون که ایده پیشرفت و تا حدود زیادی امکان آن، در چنبره‌ای از ژانژیایی‌ها محاصره شده است و ترکیبی از تراژدی کلی‌گویی و کمدی جزئی‌گویی و بیهوده‌گویی‌هایی دیگر در برابر اندیشه خلق مانع ایجاد کرده است. اکنون که مفهوم پیشرفت، که روزی متولد شد تا جمهوری اسلامی را از چاله توسعه به در آورد، اکنون خالق مباحثی شده به آن راه چاره را نشان می‌دهند؛ چاره چیست؟ پاسخ چندان دشوار نیست. دشوار آن است که کسی پرسشی ندارد و سراسر پاسخیم. پاسخ‌هایی انتزاعی و از پیش تعیین شده که پیشرفت‌های عصر جمهوری اسلامی را حتی به قدریک مورد مطالعاتی نیز قابل بررسی نمی‌داند. حاضر است درباره مبانی ارزش‌شناختی و دیگر مبانی شناختی پیشرفت، کلیاتی ذهنی و انشاگونه بباقد و جزئیاتی سراسر یاوه بسراید اما حاضر نیست

ضرورت روایت و واقعیت، نافی ضرورت فلسفی‌اندیشی نیست. بدون فکر فلسفی و بدون فعال کردن سنت فقهی و حکمی، پاسخ به پرسش‌های پیشرفت اگر نگوییم ناممکن است، دست‌کم چیزی جز پاسخ‌هایی روزمره و دم‌دستی نیست.

یک کمدی تمام‌عیار، مراکز معمول، با شخصیت‌هایی «نیمه‌سواد»، اگر نگوییم محفل‌آرا و شبیاد، با انبوهی از سخنان مهمل که آن را نظریه و «مادر نظریه پیشرفت» (کذا فی‌الاصول) می‌نامند.